

عارف
فتز ویننی

وشاعران زمانه اش

مهدی نورمحمدی

عارف قزوینی و شاعران زمانه‌اش

مهدی نورمحمدی



سرشناسه	:	نورمحمدی، مهدی، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدیدآور	:	عارف قزوینی و شاعران زمانه‌اش/مهدی نورمحمدی.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر علمی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۵۲۰ ص: نمونه، عکس.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۰۱-۱
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه ص: ۴۹۵ - ۵۰۲.
یادداشت	:	نمایه.
موضوع	:	عارف قزوینی، ابوالقاسم، ۱۲۵۷ - ۱۳۱۲ - نقد و تفسیر
موضوع	:	شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - نقد و تفسیر
موضوع	:	شعر فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	:	PIR۷۷۶۴
رده بندی دیویی	:	۸۵۱/۶
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۵۱۵۱۹۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیا



خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری
پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲

عارف قزوینی و شاعران زمانه‌اش

مهدی نورمحمدی
چاپ اول ۱۴۰۰
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپخانه: مهارت
لیتوگرافی: باختر
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۰۱-۱

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری
پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲ و ۶۶۴۶۰۵۱۲

www.elmipublications.com

به:

بزرگ استاد ادب، سخن‌شناس نامی و سخن‌سرای گرامی

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
ایرج میرزا.....	۱۵
اشرف‌الدین حسینی.....	۹۳
ملک‌الشعراى بهار.....	۱۳۷
میرزادهٔ عشقى.....	۲۶۳
وحید دستگردى.....	۲۸۷
على دشتى.....	۳۵۱
لطف‌على صور تگر.....	۳۷۷
احمد كسروى.....	۴۰۵
حيدر على كمالى.....	۴۲۱
واعظ قزوینى.....	۴۲۹
نیمایوشیج.....	۴۴۷
شهربار.....	۴۵۳
تصاویر.....	۴۶۵
منابع.....	۴۹۵
نمایه.....	۵۰۳

«به نام خداوند جان و خرد»

مقدمه

آگاهی از چگونگی روابط شعرا، نویسندگان و شخصیت‌های فرهنگی، همواره یکی از موضوعات جالب توجه در ادبیات ملل مختلف و به ویژه ادبیات فارسی بوده است. بررسی روابط بین شاعران علاوه بر این که مشتمل بر نکات سودمند ادبی، علمی و اجتماعی است، در شناخت زندگی و آثار آنان نیز تأثیر فراوانی دارد.

ابراز دوستی‌های شاعرانه و یا صف‌آرایی‌های ادبی آنان موجب پربارتر شدن ادب فارسی شده و آثاری که در این زمینه به وجود آمده، به سهم خود بر غنای آن افزوده است.

از دورهٔ مشروطیت به بعد، به دلیل ورود شاعران به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و همچنین رشد شتابان انتشار مطبوعات، میزان مناسبات و ارتباطات شاعران نسبت به دوره‌های قبل افزایش قابل توجهی یافته و تحت تأثیر همین روابط، آثار مهمی همچون: استقبال‌ها، تضمین‌ها، اخوانیه‌ها، جوابیه‌ها، نقیضه‌سازی‌ها، مطایبات و هجویه‌ها پدید آمده که برخی از آن‌ها در حکم آثار مهم ادب فارسی و یا جزو آثار برجستهٔ سرایندگانشان به شمار می‌روند.

با توجه به این که عارف قزوینی یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین شعرای عصر مشروطیت محسوب می‌شود، بررسی روابط او با شاعران هم‌دوره‌اش از اهمیت فراوانی برخوردار است. علاوه بر اهمیت شخصیت عارف به عنوان شاعر ملی مشروطه، آنچه اهمیت این بررسی را دوچندان می‌کند، مقام ادبی و علمی چهره‌های مرتبط با وی است که هر یک از آنان به نوبهٔ خود منشأ خدمات ارزشمندی به ادب فارسی و ادبیات مشروطیت بوده‌اند.

کتاب حاضر که به بررسی روابط عارف قزوینی با دوازده تن از شاعران و چهره‌های مشهور ادب و فرهنگ ایران می‌پردازد، علاوه بر شناخت بیشتر زندگی و زمانهٔ وی،

موجب شناخت بیشتر شخصیت‌های مرتبط با وی می‌شود. بر همین اساس، این کتاب، در شناخت برهه‌ای از تاریخ ادبیات ایران از انقلاب مشروطه تا اوایل عصر پهلوی، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

با توجه به این که برخی از شاعران طرف تعامل عارف همچون ملک‌الشعرای بهار علاوه بر وجهه ادبی و علمی، دارای وجهه سیاسی نیز بوده‌اند این کتاب علاوه بر فواید ادبی که بر آن مترتب است، در شناخت برخی از وقایع سیاسی زمان نیز سودمند خواهد بود. اینک به اجمال، گزارشی از نحوه روابط عارف و شاعران معاصرش را بیان کرده و پس از آن، خوانندگان گرامی را به متن کتاب ارجاع می‌دهیم:

۱. ایرج میرزا به مناسبت سوابق دوستی خود در تهران، انتظار داشته است عارف در ورود به مشهد در منزل او منزل گزیند و یاد شیرین بزم‌های شاعرانه را زنده کند اما عارف که در این سفر آرزوهای والاتری را در سر می‌پرورانده است، بر خلاف تصور وی در باغ خونی و در جوار منزل کلنل پسیان منزل می‌گزیند.

بی‌اعتنایی‌ها و بی‌احترامی‌های عارف به ایرج میرزا در روزهای بعد و در نهایت توهین وی به قاجاریه و فتحعلیشاه قاجار جدّ‌اعلای ایرج در هنگام اجرای کنسرت، موجب لبریز شدن کاسه صبر وی می‌شود و به منظور گرفتن انتقام، مثنوی «عارف‌نامه» را در هجو وی می‌سراید.

با توجه به این که «عارف‌نامه» حیثیت اجتماعی و شهرت سیاسی و ادبی عارف را یک جا مورد هدف قرار داده است، چنان لطمه‌ای بر او وارد می‌آورد که به انزوای شدید وی می‌انجامد. توهین ایرج به قدری کاری و مؤثر است که عارف تا پایان عمر نمی‌تواند در مقابل آن قد راست کند و آن را همانند فاجعه کشته شدن کلنل محمدتقی خان پسیان، موجب نابودی ابعاد وجودی خویش می‌شمارد.

۲. عارف از دوران جوانی خود با اشرف‌الدین حسینی دوستی و آشنایی یافته و با توجه به خدمات بی‌نظیر و ارزنده‌اش به مشروطیت، ارادت ویژه‌ای نسبت به وی دارد اما از آن جا که دخالت در موضوع سیادت و بعضی از اشعار روزنامه نسیم شمال را موجب ترویج خرافات می‌داند، مثنوی خرنامه را می‌سراید که موجب عصبانیت اشرف‌الدین می‌شود و او را وادار می‌کند نسبت به این شعر واکنش نشان دهد.

اختلاف و کدورت به وجود آمده بین عارف و اشرف‌الدین حسینی سودمندی‌های فراوانی برای آیندگان و جویندگان سرگذشت وی دارد، زیرا اگرچه اشرف‌الدین بنا به دلایلی همواره سعی در کتمان خانواده، نسب و زادگاه خود داشته است، عارف به واسطه همشهری بودن، اطلاعات بی‌نظیر و منحصر به فردی را درباره‌ی وی در خاطرات خود به ثبت می‌رساند که در شناخت این شخصیت مشهور تأثیر فراوانی دارد.

اشرف‌الدین حسینی با وجود کدورت از عارف، شعری در رثای وی در روزنامه نسیم شمال به چاپ می‌رساند که همین مسئله نشان می‌دهد که وی نیز قلباً به عارف علاقه و محبت داشته است.

عارف و اشرف‌الدین حسینی با وجود تفاوت‌های آشکار در راه و روش ادبی، شباهت‌هایی دارند که یکی نفوذ کلام بی‌مانند است و دیگری محبوبیت مطلق مردمی. این عوامل، جایگاه هر دو را در تاریخ ادبیات مشروطیت دست‌نیافتنی‌تر از پیش ساخته است.

۳. رابطه عارف و بهار، رابطه‌ای پرنوسان و پیچیده است. آن‌ها در ابتدا با یکدیگر به گرمی دست‌دوستی می‌دهند اما رقابت بر سر ساخت تصنیف که عارف از آن به عنوان حسادت یاد می‌کند و از همه مهم‌تر گرایش‌های متفاوت سیاسی دو شاعر، این دوستی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

رابطه عارف و بهار که مدام شکر آب بوده است، بر سر طرفداری عارف از سید ضیاءالدین طباطبایی و نهضت جمهوری بسیار تیره‌تر از پیش می‌شود و نقیضه‌هایی که بهار علیه تصنیف‌های عارف و از جمله تصنیف «ای دست حق» می‌سازد، آنچنان عارف را می‌آزارد که آن را همچون عارف نامه موجب تخریب جسم و روح خویش می‌داند. عارف که از اقدامات ملک‌الشعرا بهار علیه خود بعد از طرفداری از سید ضیاءالدین طباطبایی و نهضت جمهوری خشمگین است، انتشار مقاله «خودکشی» با امضای مستعار بازیگوش در روزنامه شفق سرخ را نیز کار ملک‌الشعرا می‌داند و مثنوی بازیگوش نامه را علیه وی می‌سراید. بر اثر کدورت‌های ایجاد شده که روز به روز در تزیاید است، رابطه عارف و بهار تا پایان عمر عارف همچنان خصمانه باقی می‌ماند.

۴. رابطه عارف و عشقی در آغاز شبیه رابطه مرید و مرادی است. اگرچه عشقی در سر یک رقابت ادبی رابطه خود را به طور موقت با عارف می‌گسلد، جاذبه شخصیت عارف آن قدر قوی است که دوباره پیوند دوستی را با او برقرار می‌کند. این دوستی تا هنگام نهضت جمهوری همچنان به گرمی برقرار است اما در این هنگام، عشقی خطوط قرمز عارف را زیر پا می‌گذارد و به مخالفین جمهوری همچون سید حسن مدرس و ملک‌الشعرا بهار می‌پیوندد و دوستی وی با عارف به همین دلیل به پایان می‌رسد.

۵. رابطه عارف و وحید دستگردی نیز همچون رابطه او با بهار دارای فراز و نشیب‌های متعدد است. آنچه این رابطه را خصمانه می‌کند، نیش و کنایه‌های وحید است که عارف را آزرده‌خاطر ساخته است. وحید استاد سخن است اما معروفیت عارف را ندارد. عارف دشمنی‌های قلمی وحید را ناشی از حسادت وی نسبت به خود می‌داند و معتقد است دلیل بی‌مهری‌های وحید این است که چرا شهرت و اهمیت وی را دارا نشده است.

عارف در سال ۱۳۰۷ با وحید از در دوستی درمی‌آید اما این دوستی پس از انتشار مقاله «خودکشی» اثر بازیگوش در سال ۱۳۱۰ بار دیگر به تیرگی می‌انجامد. عارف در سال ۱۳۱۲ چشم از دنیا برمی‌بندد و کینه و عداوت وحید را با خود به سرای دیگر می‌برد.

۶. علی دشتی در ابتدا جزو ارادتمندان عارف بوده و اخبار و مطالب مربوط به وی را در روزنامه شفق سرخ به چاپ می‌رسانده است. این دوستی صمیمانه ابتدا به دلیل طرفداری دشتی از کلنل وزیری کمرنگ و پس از انتشار مقالات لطفعلی صورتگر در روزنامه شفق سرخ - که عارف نگارش آن‌ها را از چشم دشتی می‌بیند - برای همیشه قطع می‌شود.

۷. لطفعلی صورتگر جوانی است شیرازی که در لندن با بورس دولتی در حال تحصیل است. او ابتدا در سال ۱۳۰۸ مقالاتی با نام اصلی خود در روزنامه شفق سرخ به چاپ می‌رساند که چون دربردارنده کنایاتی به عارف است، موجب ناراحتی وی می‌شود. پس از آن نیز در سال ۱۳۱۰ مقاله «خودکشی» را با امضای مستعار بازیگوش در شفق سرخ به چاپ می‌رساند و در آن قتل نفس را از اثرات تصنیف‌های ملی می‌داند و برای سرایندگان این گونه تصنیف‌ها که کسی جز عارف نبوده است آرزوی مرگ می‌کند.

این مقالات نیشدار که پس از عارف نامه کاری‌ترین ضربات را بر روح و روان عارف وارد ساخته، موجب آزرده‌گی خاطر و پریشان‌خیالی وی می‌شود که اثرات مخرب آن تا پایان عمر همراه اوست.

با توجه به این که در آن دوران، عارف انزوا گزیده در همدان جزو چهره‌های مشهوری است که به نارضایتی از رژیم جدید شهرت داشته‌اند، بعضی از نویسندگان معاصر، خصومت قلمی لطفعلی صورتگر با عارف را در راستای مأموریتی در طرفداری از حکومت پهلوی دانسته‌اند. اگرچه خود عارف نیز به طور ضمنی اشاره‌ای به این موضوع کرده و نوشته است: «حالا این شخص کیست و با چه پولی در لندن زندگانی می‌کند نمی‌دانم»، اثبات این امر نیازمند دستیابی به اسناد و مدارک بیشتر است و تا آن هنگام، علت دشمنی وی با عارف همچنان در پرده می‌ماند. این خصومت قلمی برای خود عارف نیز مبهم بوده، به طوری که در نامه‌ای نوشته است: «من هر چه فکر کردم که علت خصومت این آدم را با خود بدانم ندانستم».

۸. احمد کسروی به دلیل تحقیقات بکر و بدیع خود درباره نقض سیادت صفویه و پادشاهان منطقه دیلم (زادگاه نیاکان عارف) مورد محبت و علاقه وی قرار داشته است. آن‌ها از سال ۱۳۰۷ از طریق نامه‌نگاری و از سال ۱۳۰۸ با سفر کسروی به همدان به طور رودررو دوستی پیدا می‌کنند که این دوستی تا پایان عمر عارف به گرمی و صمیمیت هر چه تمام‌تر ادامه می‌یابد. عارف به کسروی علاقه فراوانی داشته و او را «نمونه خون پاک ایرانی» و «خداوند تحقیق و دانش» لقب داده است.

۹. عارف که با حیدرعلی کمالی در صدر مشروطه در تهران آشنایی یافته، اگرچه به حجره او در لاله‌زار که در عین کوچکی، یکی از کانون‌های مهم ادبی و فرهنگی تهران بوده رفت و آمد داشته است، با یک شوخی ادبی موجب رنجش شدید وی می‌شود.

در سال ۱۳۰۲ که کلنل وزیری از سفر پنج ساله اروپا بازمی‌گردد و مدرسه عالی موسیقی را در تهران تأسیس می‌کند، کمالی در ساخت شعر چند مارش با وزیری همکاری دارد و کتابی نیز در وصف وی به چاپ می‌رساند. عارف کسی نیست که این گونه اقدامات را تحمل کند و ظاهراً ارتباط خود را با کمالی پس از آن قطع می‌کند.

۱۰. واعظ قزوینی مدیر روزنامه تندرو «نصیحت» نیز همچون کسروی از معدود شخصیت‌هایی است که مورد ستایش عارف قرار گرفته، به طوری که از وی با عنوان «شهید» و «دارای قلم پاک در روزنامه‌نگاری» یاد کرده است. واعظ از ارادتمندان عارف بوده و مطلبی که در پاسخ توهین‌های روزنامه ملانصرالدین در روزنامه نصیحت به چاپ رسانده، نشان‌دهنده میزان علاقه و احترام وی به عارف است.

مطالب ارزنده‌ای که عارف درباره زندگی واعظ آورده است در منابع دیگر یافت نمی‌شود. همچنین روایتی که از نحوه کشته شدن وی به دست می‌دهد، از آن جهت دارای اهمیت است که با روایت ملک‌الشعرای بهار در این خصوص همخوانی و تطابق ندارد.

۱۱. نیمای جوان در نگارستان رسام ارزنگی با عارف آشنا شده است. در آن هنگام ارزنگی مشغول قالب‌گیری و ساخت مجسمه عارف بوده و به همین دلیل عارف به کارگاه او رفت و آمد می‌کرده است. در این آمد و شدها بین عارف و نیما گفت‌وگوهایی برقرار بوده است. سال‌ها بعد، نیما در نامه‌نگاری‌هایی که با رسام ارزنگی داشته، به دفعات از عارف سخن به میان آورده است. بنا به گفته رسام ارزنگی، نیما نیز از جمله شخصیت‌های مشهوری است که از انتشار عارف نامه ناخشنود بوده است.

۱۲. آشنایی عارف با شهریار از سال ۱۳۰۷ که غزل او را در روزنامه ناهید می‌خواند آغاز می‌شود. عارف کسی نیست که از اثر کسی ستایش کند اما غزل شهریار جوان آنقدر شیوا و بلیغ است که عارف علاوه بر تعریف، دو بار نیز به استقبال از آن می‌پردازد.

قابل ذکر است که از میان چهره‌های مشهور ادبیات عصر مشروطه، از ارتباط عارف با علی‌اکبر دهخدا و فرخی یزدی مدرکی به دست نیامد. با توجه به همشهری بودن عارف و دهخدا، به طور حتم بین آنان روابط دوستی برقرار بوده است. این نظر از آن جا قوت می‌یابد که ایرج میرزا در عارف نامه، حال دوستان خود و از جمله دهخدا را از عارف چنین جویا شده است:

بگو عارف به من ز احباب تهران	که می‌بینم همه شب خواب تهران
کمال السلطنه حالش چطور است	دخو با اعتصام اندر چه شور است

با توجه به این که برخی اشعار، نوشته‌ها و غزلیات عارف در روزنامه طوفان به چاپ رسیده و فرخی در این نوشته‌ها با احترام فراوان از عارف یاد کرده، تردیدی نیست بین وی و عارف نیز روابط دوستی برقرار بوده است که در این خصوص مستندات چندانی وجود ندارد.

پیش از مطالعه کتاب، توجه به دو نکته ضروری است:

۱. به طوری که از نام کتاب برمی‌آید، این کتاب به بررسی روابط عارف و شعرای عصر خود اختصاص دارد. اگرچه احمد کسروی و علی دشتی در زمره شاعران محسوب نمی‌شوند، نظر به اهمیت این شخصیت‌ها و همچنین اثرگذاری آنان در برهه‌هایی از زندگی عارف، به بیان روابط عارف با ایشان نیز پرداخته‌ایم.

۲. کتاب حاضر به عنوان برشی از تاریخ ادبیات ایران از دوره مشروطه تا عصر پهلوی، گزارشی است از روابط عارف با شاعران زمانه‌اش و ما در این گزارش فقط به بیان روابط پرداخته و به هیچ وجه در مقام تأیید یا تکذیب تمامی مدعیات مطرح شده توسط عارف و یا دیگر شخصیت‌های مرتبط با وی نبوده‌ایم. همچنین توهین‌ها و اتهامات مطرح شده بین شاعران نیز به هیچ وجه مورد تأیید نگارنده نبوده و نیست.

در خاتمه وظیفه خود می‌دانم از جناب آقای دکتر سید محمد حکاک به دلیل انتخاب نام کتاب و ارائه مشاوره‌هایی ارزشمند در مسیر تحقیق تشکر کنم. همچنین مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را از جناب آقای عنایت‌الله رحمانی که کریمانه جراید و مجلات مورد نیاز را در این تحقیق نفیس‌گیر در اختیار نگارنده قرار دادند و جناب آقای علی یدالله‌پور که تصویر نسخه خطی دیوان ملک‌الشعرا بهار و وحید دستگردی را برای نگارنده از کتابخانه ملی ایران دریافت کردند اعلام می‌دارم.

مهدی نورمحمدی

mehdi.nour.m@gmail.com

ایرج میرزا



ایرج میرزا

از سوابق دوستی عارف و ایرج میرزا اطلاع دقیقی در دست نیست اما با توجه به قرائن موجود و همچنین نامه عارف به غلامعلی رعدی آذرخشی در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۰۷ که در آن به «سال‌ها دوستی با ایرج میرزا»^۱ اشاره کرده است، می‌توان احتمال داد که نخستین زمینه‌های آشنایی و دوستی آن‌ها با حضور در محافل و بزم‌های شاعرانه در صدر مشروطیت در تهران ایجاد شده باشد.

روابط عارف و ایرج میرزا در مقاطع زیر قابل بررسی است:

۱. پس از بازگشت عارف از سفر مهاجرت در تابستان سال ۱۲۹۸

عارف پس از دو سال و چند ماه اقامت در عثمانی، در تابستان سال ۱۲۹۸ خورشیدی به ایران بازگشت و بسیار زود در محافل خصوصی با شاعران هم‌روزگار خود و از جمله ایرج میرزا روابط دوستی را از سر گرفت. سعید نفیسی در خاطرات خود به این که دو یا سه روز پس از بازگشت عارف از سفر مهاجرت، وی را در میهمانی منزل پسر سردار جنگ بختیاری با حضور ایرج میرزا، ملک‌الشعرا بهار، حیدرعلی کمالی و فرخی یزدی دیده، اشاره کرده است.^۲

همین نکته نشان‌دهنده این است که بین عارف و ایرج میرزا پیش از عزیمت عارف به سفر مهاجرت در آذر سال ۱۲۹۴ خورشیدی^۳ رابطه دوستی و آشنایی برقرار بوده است.

۱. نامه‌های عارف قزوینی، ص ۱۲۰. عارف به رعدی آذرخشی نوشته است: «اولاً بدانید من با ایرج میرزا سال‌ها دوست بودم.»

۲. به روایت سعید نفیسی (خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی)، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۳. عارف در حدود دوازده روز پس از اجرای نخستین کنسرت خود در گراند هتل در ۱۴ آبان سال ۱۲۹۴ خورشیدی، به همراه عده‌ای از اعضای حزب دموکرات و اعتدال، رجال سیاسی و نمایندگان مجلس از تهران خارج شد و پس از حدود چهار سال، در تابستان سال ۱۲۹۸ مراجعت کرد.

۲. پس از ورود عارف به مشهد - اواخر خرداد ۱۳۰۰

در هنگام سفر عارف به مشهد در خرداد سال ۱۳۰۰ خورشیدی، ایرج میرزا که معاون اداره مالیّه خراسان بود، به دلیل رنجش و کدورت شدید از عارف، مثنوی عارف نامه را در هجو وی سرود. دلایل کدورت ایرج میرزا از عارف که در نهایت منجر به خلق مثنوی عارف نامه شد بدین شرح است:

الف. نرفتن به منزل ایرج میرزا در هنگام ورود به مشهد.

ب. بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های مکرر به ایرج میرزا پس از اقامت در باغ خونی.

ج. توهین به قاجاریه در کنسرت باغ ملی مشهد.

پیش از بررسی علل سروده شدن عارف نامه، به علت مسافرت عارف به مشهد و شایعه‌ای که در بدو ورود او به این شهر انتشار یافت می‌پردازیم:

علت سفر عارف به مشهد

پس از کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی که سید ضیاءالدین طباطبایی به ریاست‌الوزرای رسید، قوام‌السلطنه والی خراسان وی را به عنوان رئیس دولت به رسمیت نشناخت و طی بخشنامه‌ای، از تمام حکام شهرهای این ایالت خواست به هیچ یک از تلگرافات و دستورات مدیر روزنامه رعد ترتیب اثر ندهند.

با این اقدام که به معنی طغیان علیه دولت مرکزی بود، به موجب دستور محرمانه سید ضیاء به کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان، کلنل در روز سیزدهم فروردین سال ۱۳۰۰ قوام‌السلطنه را در مشهد توقیف و زندانی کرد و حدود پانزده روز بعد، وی را با مراقبت‌های فراوان به تهران فرستاد. از شگفتی‌های روزگار این بود که پس از سقوط کابینه سید ضیاء و خروج وی از کشور در ۴ خرداد سال ۱۳۰۰ خورشیدی، قوام‌السلطنه با حکم رئیس‌الوزرای از حبس بیرون آمد.

با وقوع این حوادث، کلنل محمدتقی خان پسیان که می‌دانست قوام وی را به خاطر سوابق قبلی، آسوده به حال خود نخواهد گذاشت از اطاعت دولت مرکزی سر باز زد و عکم مخالفت و طغیان برافراشت.

از سوی دیگر، عارف نیز به دلیل سوابق آشنایی و دوستی که با کلنل پسیان در سفر به عثمانی داشت، به قصد پیوستن به قیام و همچنین تحریک و تشویق کلنل به ایستادگی در برابر قوام السلطنه، در خرداد سال ۱۳۰۰ خورشیدی^۱ راهی مشهد شد و به عنوان مشاور، انجام امور تبلیغاتی وی را به عهده گرفت.

عارف در یادداشت‌های خود که در سال ۱۳۰۵ در گل زرد به نگارش درآورده، درباره نقش خود در قیام خراسان نوشته است: «به حکمیت وجدان و قضاوت تاریخ، از اول انقلاب ننگین و ناقص ایران تنها نهضتی که پی و پایه و شالوده آن بر روی اساس محکمی گذاشته شده بود نهضت خراسان بود. شاید وقتی معلوم شود که من هم به قدر سهم خویش، دامن زن آتش خانمان خائن سوزان که به کینه‌توزی قوام السلطنه پدر بر پدر خائن به خاندان ایرانیت و بی‌علاقه به هر چیز جز دزدی خاموش شد، بودم.»^۲

عارف همچنین در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۷ در نامه به غلامعلی رعدی آذرخشی، خود را محرک کلنل پسیان در طغیان علیه حکومت مرکزی دانسته و می‌نویسد: «باعث و محرک کلنل شهید می‌شود گفت، از ده، نه قسمت من بودم که اگر تاریخ خراسان را نوشتم معلوم خواهد شد.»^۳

شایان ذکر است که عارف را در این سفر، یکی از مجاهدین مشروطه و شخصی به نام مهدی خان از حروف‌چین‌های روزنامه رعد که به مدیر مسئولی و صاحب‌امتیازی سید ضیاءالدین طباطبایی منتشر می‌شد همراهی می‌کردند که یکی از آن‌ها قصد داشت پس از زیارت به تهران مراجعت کند.

عارف و همراهانش پس از ورود به مشهد در باغ خونی که محل اقامت کلنل محمدتقی خان پسیان و کلنل اسماعیل بهادر بود ساکن شدند.^۴

۱. چون مشیره‌مایون شهردار نوازنده کنسرت عارف در باغ ملی مشهد، تاریخ این کنسرت را اواخر بهار ثبت کرده، ورود عارف به این شهر را در خرداد سال ۱۳۰۰ دانستیم. (رک: مجله رادیو تهران، شماره ۶، بهمن ۱۳۳۵، ص ۳۰؛ اخبار عارف قزوینی در مطبوعات، ص ۴۲۳)

۲. خاطرات عارف قزوینی، ص ۳۵۴.

۳. نامه‌های عارف قزوینی، ص ۱۲۰.

۴. سپید و سیاه، شماره ۴۹، شماره مسلسل ۳۰۶، ۲۵ تیر ۱۳۳۸، ص ۷۰.

انتشار یک شایعه بی‌اساس پس از حرکت عارف به مشهد

پس از حرکت عارف و همراهانش به طرف مشهد، تلگراف محرمانه‌ای از تهران برای کلنل محمدتقی پسیان مخابره شد که در آن به دروغ عنوان شده بود عارف به همراه دو نفر تروریست به قصد کشتن وی و مآزور اسماعیل بهادر به مشهد عزیمت کرده است. روایت‌هایی را که درباره این تلگراف مغرضانه و بی‌اساس در دست است در این جا می‌آوریم:

(۱)

اسماعیل بهادر از دوستان و یاران نزدیک کلنل محمدتقی خان پسیان و معاون او در ژاندارمری خراسان در این خصوص نوشته است: «موقعی که عارف از تهران به مقصد مشهد حرکت کرده بود، از تهران تلگرافی به کلنل گزارش داده بودند که به اتفاق عارف دو نفر تروریست به مشهد حرکت کرده است و این دو نفر یکی مأمور کشتن شما و دیگری مأمور کشتن بهادر است. مرحوم کلنل به من گفت چنین تلگرافی به من شده است و در جواب عرض کردم آمدن عارف با هر کس که باشد خوب است. وقتی عارف با دو نفر فوق‌الذکر وارد شد با کمال تعجب مشاهده کردیم که یکی از آن‌ها از بهترین مجاهدین و خدمتگزاران مشروطیت و دیگری مهدی خان یکی از حروفچین‌های چاپخانه سید ضیاءالدین بود و ما در عمارت استانداری یکدیگر را ملاقات کردیم.»^۱

(۲)

اسماعیل بهادر در همین خصوص گفته است: «چون این خبر رسید، ما هم عارف را از ساعت ورود به سر حد خراسان تحت مراقبت گرفتیم و به مجرد رسیدن به مشهد یکسره به باغ خونی بردیم و در آن جا که اقامتگاه خود رهبر قیام بود مورد پذیرایی قرار دادیم و چون قضیه را به خود عارف نیز گفته بودیم لذا از معاشرت با مردم، حتی با دوستان سابقش مثل ایرج میرزا و غیره اجتناب می‌ورزید و اگر احیاناً به گردش کردن در شهر احتیاج پیدا می‌کرد همیشه یک و دو ژاندارم همراهش می‌نمودیم.»^۲

۱. سپید و سیاه، شماره ۴۹، شماره مسلسل ۳۰۶، ۲۵ تیر ۱۳۳۸، ص ۷۰.

۲. عارف و ایرج، ص ۴۵.

(۳)

علی آذری نوشته است: «یکی دو ماه^۱ از دوران قیام خراسان گذشته بود که عارف به اتفاق دو نفر از دوستان که سناً از خود او بزرگتر بودند، تهران مرکز ناکامی‌ها و نابسامانی‌ها را ترک گفت و به مشهد حرکت کرد.

چون عزیمت او به مشهد بدون اطلاع قبلی انجام شد، دشمنانش از موقع استفاده کرده و شایع ساخته بودند که عارف به اتفاق دو نفر تروریست به مشهد روانه شده است و پیداست که از جانب چه دسته‌ای مأمور است و منظور او چیست!

در مشهد با حصول اطلاع از این جریان، توجهی به این شایعه ناروا نشد، زیرا کاملاً معلوم بود که این خبر آمیخته به اغراض خصوصی است. چند روز بعد عارف به اتفاق آن دو نفر که یکی از آن‌ها قصد زیارت و مراجعت به تهران داشت به مشهد وارد شد و بدون درنگ، یک سر به باغ خونی به حضور کلنل محمدتقی خان شتافت و از شنیدن آن خبر خیلی غمناک شد ولی کلنل و ماژور اسمعیل خان به او گفته بودند وقتی این شایعه را شنیدیم خندیدیم، زیرا به خوبی معلوم بود که عارف شاعر ملی تروریست نمی‌شود و به فرض صحت، قصد آزادی‌خواهان را نخواهد کرد.

جریان این شایعه، هنگام ورود عارف توسط یک دوست به او اطلاع داده شد و همین شایعه خنک و بی‌مزه بود که عارف را ملزم ساخت خود را شدیداً کنترل کند و از باغ کمتر خارج شود.^۲

(۴)

سید مهدی فرخ ملقب به معتصم السلطنه که در هنگام قیام کلنل پسیان کارگزار کل خراسان بود نوشته است: «عارف وقتی به خراسان آمد دشمنان او و مخالفین نهضت شایع ساخته بودند که عارف با دو نفر از تروریست‌های مشهور به مشهد آمده است تا

۱. بر مبنای این نوشته، عارف در مرداد سال ۱۳۰۰ خورشیدی وارد مشهد شده ولی با استناد به نوشته مشیرهمایون شهردار که کنسرت عارف را در اواخر بهار دانسته، به احتمال فراوان عارف در اوایل قیام و در خرداد سال ۱۳۰۰ به مشهد آمده است.

۲. قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، ص ۴۲۸.

کلنل پسیان و همه سران قیام خراسان را ترور بکند. این شایعه به گوش عارف هم رسیده و او را به شدت افسرده و ملول ساخته بود اما کلنل پسیان هرگز این ماجرا را به روی او نیاورد و عارف نیز برای آن که رفع هر گونه شایعه‌ای را بنماید تصمیم گرفت همه شب و روز خود را در باغ خونی به سر برده و با دوستانش سرگرم بشود و لاجرم در شهر راه نیفتد که باز دشمنان برای او خبر بسازند.^۱

(۵)

نصرت‌الله فتحی در این باره نوشته است: «قبل از حرکت عارف از تهران به هیئت مدیره قیام گزارش رسیده بود که مرتجعین تهران عارف را با دادن اسلحه کمری و وعده و نوید به خراسان اعزام داشته‌اند که کلنل را ترور کند. این صحبت را کلنل اسماعیل خان بهادر که از یاران نزدیک کلنل محمدتقی خان بوده در تهران به مؤلف نقل و صحت وصول چنین خبری را تأیید کرده ولی توضیح داد که عمداً از طرف مخالفین تهران اشاعه یافته بود که کلنل با سوءظن با عارف رفتار کند.»^۲



اگرچه در روایت‌های پنج‌گانه‌ای که به نقل آن‌ها پرداختیم، هیچ گونه اشاره‌ای به ماهیت نشردهندگان این شایعه دروغ و بی‌اساس نشده، واضح است که دشمنان عارف و مخالفین نهضت خراسان در تهران با هدف اخلال در روند قیام و همچنین بدبین ساختن کلنل نسبت به عارف به انتشار این شایعه پرداخته بودند.

شایعه مزبور موجب ناراحتی عارف شد و چون فردی مقید بود، به منظور جلوگیری از نشر و تقویت آن و بستن دهان بدگویان، معاشرت‌های خود را محدود کرد و در باغ خونی که محل اقامت کلنل پسیان بود انزوا گزید. عارف در نامه‌ای که در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۷ برای رعدی آذرخشی فرستاده، «در میان مردم نبودن» را عامل منزل گزیدن خود در باغ خونی دانسته است: «در مسافرت خراسان [...] وارد شهر مشهد

۱. خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه)، ص ۱۴۵.

۲. عارف و ایرج و ردیه منظوم به عارف نامه ایرج میرزا، چاپ دوم، ۱۳۳۳، ص ۱۲.

نشده، در باغ خونی که قبل از گرفتن شهر، خود کلنل منزل داشت منزل کرده، برای این که در میان مردم نباشم و از حال مردم، از دوست و دشمن مطلع باشم.^۱

این شایعه که موجبات انزوای ناخواسته عارف را در مشهد فراهم کرد، بر نوع ارتباط وی با دوستان خود و از جمله ایرج میرزا تأثیر فراوان گذارد و زمینه‌ساز حوادث بعدی و سروده شدن عارف نامه شد.

با ذکر این مقدمه، اینک به بررسی و شرح علل سه‌گانه کدورت ایرج میرزا از عارف می‌پردازیم:

الف. نرفتن به منزل ایرج میرزا در هنگام ورود به مشهد

ایرج میرزا با توجه به سوابق دوستی با عارف و خاطرات حضور مشترک در بزم‌ها و محافل شاعرانه در تهران انتظار داشت که وی در بدو ورود به مشهد به منزل او بیاید ولی عارف یکسره به باغ خونی که محل اقامت کلنل پسیان و مازور اسماعیل بهادر بود رفت و در آن جا اقامت گزید.

ایرج در گفت‌وگو با معتصم‌السلطنه فرخ، از عارف بابت نرفتن به منزلش چنین گلایه کرده است: «من عارف را دوست داشتم. مردی وارسته و شوریده بود و به همین دلیل وقتی شنیدم به مشهد آمده است سر از پا نشناختم، برای او همه گونه وسایل آسایش را در خانه‌ام مهیا ساختم، زیرا فکر می‌کردم که عارف به محض ورود به خراسان به خانه من خواهد آمد اما رفت به باغ خونی و هرگز فکر نکرد که اقلأً روزی به سراغ من بیاید و حالی از من بپرسد. او با دو نفر دیگر که از تهران با خودش آورده بود همه مدت را در باغ خونی منزل کرد و هرگز نپرسید که ایرج زنده است یا مرده!»^۲

ایرج در ابیات آغازین عارف نامه به وضوح درباره تمایل به ورود عارف به منزل خود و فراهم کردن تدارکات لازم برای حضور وی چنین اشاره کرده است:

شنیدم من که عارف جانم آمد رفیق سابق تهرانم آمد

۱. نامه‌های عارف قزوینی، ص ۱۲۰.

۲. خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه)، ص ۱۴۵.

شدم خوشوقت و جانی تازه کردم
به نوکرها سپردم تا بدانند
نگویند این جناب مولوی کیست
نهادم در اطاقش تخت‌خوابی
عرق‌هایی که با دقت کشیدم
مهیا کردمش قرطاس و خامه
فراوان جوجه و تیهو خریدم
نشستم منتظر کز در درآید
نمی‌دانستم ای نامرد [...]
نمی‌جویی نشان دوستان

نشاط و وجد بی‌اندازه کردم
که گر عارف رسد از در نراند
فلانی با چنین شخص آشنا نیست
چراغی، هوله‌ای، صابونی، آبی
به دست خود درون گنج‌ه چیدم
برای رفتن حمام جامه
دوتایی احتیاطاً سر خریدم
ز دیدارش مرا شادان نماید
که منزل می‌کنی در باغ خونی
نمی‌خواهی که کس جوید نشانت^۱

دقت در این ابیات، دو نکته را در خصوص تصورات ایرج میرزا مشخص می‌سازد:

۱. با توجه به سوابق دوستی، به ورود عارف به منزل خود یقین داشته و هرگز تصور نمی‌کرده است که وی باغ خونی را برای اقامت برگزیند.
۲. با توجه به حضور عارف در مشهد، قصد داشته است تا بزم‌های شاعرانه تهران را که با شادخواری‌ها و باده‌گساری‌ها همراه بود تجدید کند.

اگرچه نرفتن عارف به منزل ایرج میرزا موجب ناراحتی و دلخوری وی شد، با توجه به علاقه‌ای که به عارف داشت، این ناراحتی آن قدر شدید نبود که به لبریز شدن کاسه صبر او و سرودن عارف نامه منجر شود.

چرا عارف به منزل ایرج نرفت؟

در خصوص نرفتن عارف به منزل ایرج میرزا دلایل زیر متصور است:

۱. اقامت عارف در محل سکونت کلنل محمدتقی خان پسیان نشان‌دهنده شأن و منزلتی است که کلنل برای وی قائل بوده و چنانچه عارف به منزل ایرج وارد می‌شد، علاوه بر این که مرتبت خود را تنزل می‌داد، این اقدام او توهینی نسبت به کلنل نیز محسوب

می‌شد. پس از این منظر، ایرادی به عارف بابت نرفتن به منزل ایرج میرزا وارد نیست و با توجه به این که ایرج دعوتی از وی برای ورود به منزل خود به عمل نیاورده بود، توقع و انتظارش در این زمینه منطقی به نظر نمی‌رسد. خود ایرج در عارف نامه از روی انصاف به مقام والای میزبان عارف اشاره کرده و گفته است:

الا ای عارفِ نیکوَشـمایل که باشد دل به دیدار تو مایل
چو از دیدار رویت دور ماندم تو را بی‌مایه و بی‌نور خواندم
ولی در بهترین جا خانه داری که صاحب‌خانه‌ای جانانه داری
گوارا باد مهمانی به جانست که باشد بهتر از جان میزبانست^۱

۲. چون عارف «نجات مملکت را در نهضت خراسان می‌دانست»^۲ به منظور رهایی ایران از ورطهٔ جهل، فساد و استبداد ناشی از سلطنت طولانی مدت قاجاریه به قیام خراسان پیوست و با توجه به رشادت‌های کلنل محمدتقی خان پسیان در جنگ با روس‌های تزاری در جنگ جهانی اول در غرب کشور، به موفقیت این قیام نیز امید فراوانی بسته بود.

عارف که در این سفر، مقام مشاور کلنل پسیان را یافته بود، اهداف والای انقلابی‌ای چون «از بین بردن خائنین و بسط معارف در کشور از طریق اختصاص اوقاف»^۳ را در سر می‌پروراند و به هیچ وجه مانند ایرج میرزا به دنبال تشکیل بزم‌های شاعرانه و تجدید محافل عیش و طرب تهران نبود. به همین دلیل، نمی‌خواست با رفتن به منزل وی، شأن سِمَتِ خود به عنوان مشاور کلنل را پایین بیاورد.

علی‌آذری دربارهٔ امید بستن عارف به نهضت خراسان نوشته است: «روحیهٔ عارف در این سفر به کلی تغییر یافته بود. وضع قیام خراسان و حُسن انتظام امور و کوشش صاحب‌منصبان و اطرافیان کلنل، ابراز صمیمیت و فداکاری آنان در پیشرفت امر قیام، به ویژه صفای ضمیر کلنل در عارف حُسن تأثیر فراوانی بخشوده و کاملاً امیدوارش ساخته بود که برنامهٔ اصلاحات خوب تهیه شده است و این قیام کارِ مملکت را علی‌رغم

۱. دیوان کامل ایرج میرزا، ص ۸۷

۲. دیوان عارف، چاپ برلین، ۱۳۰۳، ص ۱۳۹.

۳. خاطرات عارف قزوینی، ص ۳۵۴.

بدخواهان روبه‌راه خواهد کرد. عارف به اندازه‌ای در نیل به موفقیت نهایی این قیام اطمینان داشت و به قدری امیدوار بود که گویی از بُن، لغت یأس در قاموس او وجود نداشته است! [...] عارف از زمان مهاجرت با کلنل آشنا و دوست شده بود. تا اندازه‌ای هم به افکار و عقاید و روحیه کلنل پی برده و فهمیده بود جوانی است پرجرات، کارآمد، ضعیف‌نواز و از همه مهم‌تر دارای احساسات عالیّه و وطن‌پرستی است. دانسته بود که کلنل نه تنها سربازی است بسیار سلحشور، بلکه وجودی است فاضل و با کمال و وقت خود را در عالم تحصیل ضایع نساخته و به فرا گرفتن دانش، از جان و دل پرداخته است. در این مسافرت و استفاده ممتد از محضر کلنل کاملاً مجذوب او شده و با کمال خلوص عقیدت و ایمان راسخ، کمر به خدمت و همکاری وی بسته و واقعاً از جان و دل مرید او شده بود. حق داشت زیرا برای دردهای بی‌درمان ملت ایران، او را یگانه طبیبِ معالج تشخیص داده بود و از شوق و شغف در پوست خود نمی‌گنجید. روحیه‌اش بسیار قوی شده بود و نشاط تازه‌ای در خود احساس می‌کرد. از این که تقریباً جنبه مشاور کلنل را احراز کرده بود، بیشتر خرسند به نظر می‌رسید. در نتیجه ابراز صمیمیت و حسن رفتار، کلنل را مجذوب خود ساخته بود و کلنل از مشورت با او در بعضی از مسائل نسبتاً معضل دریغ نمی‌ورزید و شاید می‌خواست تلویحاً این طور وانمود کند که از وجود عارف استفاده می‌کند و یا واقعاً نیت استفاده داشت، زیرا عارف چکیده انقلاب مشروطیت و سرد و گرم زمانه پرفسانه را چشیده بود. از این نظر می‌توان مطمئن شد که اگر به سمت مشاور مورد استفاده کلنل قرار گرفته بود، از لحاظ تجارب هم شایستگی داشت.»^۱

۳. به طوری که در سطور بالا گفته شد، در هنگام حرکت عارف به مشهد، شایعه بی‌اساسی مبنی بر این که وی با دو نفر تروریست برای کشتن کلنل پسیان رهسپار مشهد شده است رواج یافت که برنامه سفرش را در این شهر به طور کلی تحت تأثیر خود قرار داد و به محض اطلاع از این موضوع، معاشرت‌ها و رفت و آمدهای خود را با دوستان و آشنایانش محدود کرد تا سوءظن‌ها و شایعات تشدید و تقویت نشود.

۱. قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، صص ۴۲۹ و ۴۳۷.

بدیهی است که با وضع پیش آمده، عارف هرگز نمی‌توانست برای دید و بازدیدهای دوستانه به دیدار ایرج بشتابد، گو این که خود نیز باطناً به این اقدام مایل نبود. ایرج که از علت انزوای عارف در باغ خونی و خودداری از معاشرت‌های دوستانه وی آگاه نبود، نیامدن او به منزل خود را از «غرور و بلندپروازی وی می‌دانست»^۱ و البته می‌پنداشت که بعد از رفع خستگی سفر حتماً به دیدار وی خواهد شتافت.

ب. بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های مکرر به ایرج میرزا پس از اقامت در باغ خونی
دومین عاملی که باعث تشدید ناراحتی و تکدر ایرج میرزا نسبت به عارف شد، بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های مکرر عارف بود که خشم وی را برانگیخت. این بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌ها عبارتند از:

۱. بی‌اعتنایی ناخواسته در بدو اقامت در باغ خونی

چنان که در سطور پیشین گفته شد، ایرج از نیامدن عارف به منزل خود در بدو ورود به مشهد دلگیر شد اما از آن جا که علاقه زیادی به وی داشت، این موضوع را به روی خود نیاورد و پس از استقرار عارف در باغ خونی به دیدار وی شتافت تا ضمن تازه کردن دیدارها، او را به منزل خود دعوت کند اما بی‌اعتنایی ناخواسته و غیرتعمدی عارف باعث افزایش دلگیری او شد و بدون دستیابی به نتیجه‌ای به منزل خود مراجعت کرد. اسماعیل بهادر که وظیفه سکونت دادن عارف را در اتاق جنب منزل کلنل پسیان در باغ خونی بر عهده داشت، در این خصوص نوشته است: «آن روز عصر قرار بود من به اردو بروم. بعد از صرف نهار به اتفاق علی‌اصغر خان به اردو رفتم و عارف و مهدی خان در عمارت ماندند. در موقع خداحافظی، عارف به مهدی خان گفت چون من خیلی خسته هستم می‌خواهم استراحت کنم. دستور بدهید هر کس به دیدنم آمد بگویند فردا برای پذیرایی حاضرم و اتفاقاً ایرج میرزا به دیدن عارف آمده بود و متأسفانه مستخدم^۲ بدون مراجعه به عارف

۱. خاطرات سیاسی فرخ (معتمدالسلطنه)، ص ۱۴۵.

۲. بنا به گفته اسماعیل بهادر، این مستخدم مأمور مواظبت از ائانه صاحب‌منصبان روسی که در یکی از چهار آپارتمان باغ خونی سکونت داشتند بود.

جریان را به اطلاع ایرج میرزا می‌رساند و همین موضوع باعث کدورت و دل‌تنگی ایرج میرزا را فراهم کرده که منجر به سرودن اشعاری علیه عارف گردید.^۱

۲. رو پنهان کردن‌ها و وقت ندادن‌های مکرر به ایرج

ایرج میرزا با وجود دست خالی برگشتن از اقامتگاه عارف در روز اول ورود او، چند مرتبه دیگر برای دیدار وی به باغ خونی رفت و چند بار نیز از طریق تماس تلفنی درخواست وقت کرد که چون عارف او را «شاهزاده و از بستگان قوام‌السلطنه و در ارتباط با انگلیسی‌ها» می‌دانست، تمام تقاضاهای او را بی‌پاسخ گذاشت. عارف در این خصوص در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۷ در نامه به غلامعلی رعدی آذرخشی نوشته است: «جلال‌الممالک مرحوم چندین مرتبه آمد، رو پنهان کردم. چند بار هم تلفون کرد و وقت خواست، وقت ندادم. چون بعد از تحقیقات، معلوم شد گذشته از شاهزادگی و پسرعمه بودن با قوام‌السلطنه، با انگلیس‌ها هم مربوط بود.»^۲

در این جا باید به این نکته اذعان کنیم که قضاوت عارف درباره ارتباط ایرج با قوام‌السلطنه به دلیل خویشاوندی کاملاً اشتباه بوده است، زیرا ایرج نه تنها هیچ گونه همکاری با قوام‌السلطنه علیه قیام خراسان نداشت بلکه با سرودن اشعاری خشم وی را برانگیخت، به طوری که پس از کشته شدن کلنل پسیان دستور دستگیری وی را نیز صادر کرد. سید مهدی فرخ در خاطرات خود در این خصوص نوشته است: «ایرج میرزا شاعر شوخ طبع معاصر نیز از دست قوام‌السلطنه گریخته، به ما پیوست، زیرا قوام حکم توقیف او را نیز صادر کرده بود.»^۳

محمد محیط طباطبایی نیز در این خصوص نوشته‌ای دارد که بر اساس آن مشخص می‌شود ایرج میرزا هیچ گونه وابستگی سیاسی با قوام‌السلطنه نداشته و عارف در این خصوص مرتکب اشتباه شده است: «ایرج میرزا در زمان کلنل، مانند کلیه آزادی‌خواهان عصر با او همکاری و همفکری داشت و در آن زمان که جراید مشهد به طرفداری از کلنل با دولت قوام‌السلطنه

۱. سپید و سیاه، شماره ۴۹، شماره مسلسل ۳۰۶، ۲۵ تیر ۱۳۳۸، ص ۷۰.

۲. نامه‌های عارف قزوینی، ص ۱۲۰.

۳. خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه)، ص ۱۴۰.

مخالفت می کردند و در ضمن اخبار و مقالات خود گوشه و کنایه می زدند، در شماره دهم از روزنامه بهار که به قلم آقای شیخ احمد بهار انتشار می یافت، قطعه ای به زبان رایج مشهدی زیر عنوان «دش غلام» انتشار یافت که جلب توجه ایرج را کرد و بر همان منوال، ترکیب بندی سرود که نسبت به رئیس الوزراء گوشه و کنایه ها و طعنه ها داشت.

این شعر در روزنامه بهار انتشار یافت و طولی نکشید که در سراسر ایران شهرتی فوق العاده پیدا کرد و قوام السلطنه را که همکار دفتری و همسفر قدیم اروپای ایرج بود نسبت به ایرج میرزا خشمگین ساخت و دستور دستگیری او را داد ولی ایرج به سابقه آشنایی با امیر شوکت الملک به بیرجند رفت و چند ماهی را در آنجا می زیست.^۱

دکتر هوشنگ مهرگان نیز در انتقاد به قضاوت عارف نسبت به ایرج میرزا نوشته است: «عارف شاهزادگی و پسرعمه قوام السلطنه بودن را از معایب ایرج می داند. تو گویی که ایرج با «پسرعمه قوام السلطنه» بودن گناهی نابخشودنی مرتکب شده است. نیز اتهام ارتباط با انگلیسی ها به نظر می رسد نوعی دشنام سیاسی باشد و چندان عمقی ندارد. ارتباط داشتن با انگلیسی ها چه معنی می دهد؟

صرف صحبت کردن با چند تبعه انگلیسی به خودی خود چه چیزی را می رساند؟ ایرج کدام قرارداد را با انگلیسی ها بست؟ کدام همکاری را با آنها داشت. اصولاً ایرج در مقامی نبود که بتواند کمک مؤثری به سیاست انگلیس در ایران بکند. حتی اگر بر فرض در مهمانی های سفارت هم دعوت شده باشد، باز دلیلی بر انگلیسی بودن او نیست. انگلیسی ها همه افراد با سواد و موثر را سعی می کردند به نحوی تحت کنترل و مراقبت خود داشته باشند و به خود جذب کنند.

اتهام تبدیل مدح کلنل به مدح نصرت الدوله نیز ادعایی بی اساس است. مدح کلنل در عارفنامه همچنان بر جای خود باقی است و به مدح نصرت الدوله تبدیل نشده است. ایرج در اواخر عارفنامه، ضمن ارسال سلام هایی به دوستان تهرانی اعم از بهار یا کمالی و غیره، نامی هم از نصرت الدوله می برد و این می رساند که ایرج در خراسان از اوضاع

تهران به کلی دور بوده و ظاهراً در گود سیاست نبوده و در انتخاب اشخاص، هدف روشنی را تعقیب نمی‌کرده است. همه این موارد، حاکی از این واقعیت است که عارف با بدبینی و اتهام و تندى و دیرجوشی خود، دوستان بسیاری و از آن جمله ایرج را از خود رنجانده است.^۱

ایرج میرزا که در ابتدا به دلیل نرفتن عارف به منزلش از وی مکدر شده بود، کم‌کم از بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌هایش به ستوه آمد و نسخه‌اولیه مثنوی عارف نامه را با ابیات مختصر و انتقاد بسیار خفیف پایه‌ریزی کرد و آن را بیست روز پس از ورود عارف به مشهد به صورت گلابه‌ای دوستانه برای وی در اطاق انتظار ایالتی خواند. عارف در این خصوص در نامه به غلامعلی رعدی آذرخشی نوشته است: «بعد از بیست روز در اطاق انتظار ایالتی او را ملاقات کرده، این اشعار را به شوخی خواند ولی اصلاً این‌هایی که بعد انتشار یافت نبود. در مقدمه گله کرده بود که چرا منزل من که منزل خودت بود وارد نشدی. بعد هم قدری شوخی کرده، دست آخر به مدح کلنل شهید خاتمه داده بود و عذر از من خواسته بود که حق با تو است. کسی که میزبانی شریف و بزرگ، مانند سردار با افتخار ایران کلنل محمدتقی خان داشته باشد، نباید تنزل کرده وارد منزل من شود و بعد آن مدح را که نسبت به چنین سردار شرافت‌بخشی بود تغییر داده، به اسم بی‌شرف‌ترین اشخاص، نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما تمام کرد.»^۲

۳. بی‌اعتنایی و توهین به ایرج میرزا پیش از اجرای کنسرت در باغ ملی

یکی از مهم‌ترین بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های عارف که عزم ایرج میرزا را برای تکمیل عارف نامه جزم‌تر کرد، به دیدار غیرمنتظره با عارف در باغ ملی مشهد پیش از اجرای کنسرت معروف وی در این باغ باز می‌گردد. قضیه از این قرار بود که چون عارف قصد داشت به نفع ساخت آرامگاه فردوسی کنسرتی را به همراهی پیانوی

۱. مجله آینده، سال ۱۶، شماره ۹-۱۲، ۱۳۶۹، ص ۸۵۰.

۲. نامه‌های عارف قزوینی، ص ۱۲۱.

مشیرهمایون شهردار اجرا کند، برای بازدید صحنه نمایش به باغ ملی آمده بود که به طور اتفاقی با ایرج که همچنان به دیدار و مصاحبت با او اصرار داشت روبه‌رو شد و در آن روز بی‌اعتنایی، بی‌مهری و توهین به ایرج را به اوج خود رساند. در خصوص این دیدار و حواشی آن، چهار روایت در دست است که هر یک از زاویه‌ای خاص به این واقعه نگریسته‌اند. نظر به اهمیت این روایت‌ها، به نقل آن‌ها می‌پردازیم:

(۱)

عارف در این خصوص در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۷ در نامه به غلامعلی رعدی آذرخشی نوشته است: «روزی که با کلنل قرار گذاشته بودیم نمایشی راجع به ساختن مقبره فردوسی داده شود که شرح آن هم مفصل است، در باغ ملی با من رو به رو شد. چون کارش پیش من از پرده بیرون افتاده بود، آمد جلو که با من دست بدهد. من دست کشیده، آشکار با حضور آگاهی مدیر روزنامه خراسان که آن هم آدم بی‌شرفی بود گفتم من به آدم بی‌شرف دست نمی‌دهم. این تفصیل من و ایرج میرزای مرحوم و عارف‌نامه بود پیش شما امانت بماند.»^۱

(۲)

سید محمود فرخ شاعر معروف مشهدی (۱۲۷۴ - ۱۳۶۰ خورشیدی) که یکی از شاهدان این دیدار بوده، نوشته است: «قبل از آمدن عارف به خراسان، خبر آن رسیده بود و ایرج ورود او را انتظار می‌کشید و در واقع چشم به راه رفیق سابق تهرانش بود و به هر یک [از] آن شعرا و فضلالی خراسان که می‌رسید می‌گفت: عارف از دوستان صمیمی من است و یقیناً محض ورود به مشهد در خانه من نزول خواهد کرد و خودم پذیرایی او را به گردن خواهم گرفت. ضمناً تعریف عارف را می‌کرد که مرد با احساس و دیدنی است. ولی عارف بعد از آن که به مشهد رسید یکسره به باغ خونی رفت و در اقامتگاه کلنل محمدتقی خان زعیم قیام وارد گردید. از این خبر ایرج قدری ناراحت شد ولی به روی خود نیاورد و انتظار داشت که عارف پس از رفع خستگی به سراغ او

خواهد آمد اما مدتی گذشت عارف خبری از ایرج نگرفت. از طرفی گروهی از شعرای خراسان که ایرج نیز با آنان حشر و نشری داشت همه روزه یا در هر دو سه روزی یک بار به باغ ملی می‌رفتیم و در زیر درخت‌های چنار کهنسالی که در باغ ملی بود و هنوز هم هست می‌نشستیم و چایی می‌خوردیم و از شعر و شاعری [و] مطالب ادبی صحبت می‌کردیم و بدین مناسبت نام یکی از آن چنارها را که بیشتر در زیر آن می‌نشستیم به شوخی «چنارالشعراء» نام نهاده بودیم. گاهی از آفتابی نشدن عارف صحبت می‌کردیم. چون از محظورات باطنی او آگاه نبودیم نمی‌توانسیم برای این ناپیدا بودن محملی بتراشیم. تا این که یک روز هنگام پسین که در محل مذکور نشسته بودیم، دیدیم عارف وارد باغ ملی شد و یک دو تن ژاندارم هم همراه دارد و از این که او با اسکورت آمده بود تعجب کردیم. گویا آن روز آمده بود جایگاه نمایش یا تیاتری را که چند روز بعد خواهد داد بررسی نماید. تدریجاً به جانب ما آمد و همین که نزدیک شد، ایرج با عجله بلند شد و چند قدمی به سوی عارف رفت. در این موقع انتظار می‌رفت که آن دو همدیگر را در آغوش خواهند کشید و روبوسی خواهند کرد ولی عارف حسن استقبالی از ایرج نکرد بلکه همچون یک آشنای عادی با خونسردی و توأم با محافظه‌کاری تعارف خشکی کرد و رد شد. ایرج نزد ما برگشت، در حالی که خیلی ناراحت و عصبانی به نظر می‌رسید و بیشتر از جمعیت ما خجالت می‌کشید. همین که نشست شروع کرد به لندیدن و بد و بیراه گفتن به عارف و اظهار این که پدرش را درمی‌آورم.^۱

(۳)

سید محمود فرخ در روایت دیگری نوشته است: «در ایام طغیان کلنل، عارف شاعر آزادی‌خواه معروف که با او دوست و اقامتش در صدارت قوام‌السلطنه در تهران متعسر^۲ بود به مشهد آمد و کلنل او را در خانه خود جای داد. ماها که جوان و پرشور بودیم عارف در نظرمان بسیار بزرگ می‌آمد و آرزوی آشنایی او را داشتیم. ایرج می‌گفت: من با او خیلی دوست هستم، هزار دفعه

۱. عارف و ایرج، صص ۶۵ تا ۶۷.

۲. دشوار

خانه من آمده، بگذارید دو سه روزی بگذرد، یک روز ناهار او را دعوت می‌کنم هم شما را. این صحبت‌ها در یکی از بولوارهای باغ ملی مشهد می‌شد که مشغول گردش بودیم. یک دفعه از دور، عارف با دو سه تن از اعوان خودش و مأمورین کلنل پیدا شد. ایرج اظهار مسرتی کرد و جلو رفت و خواست معافه کند، عارف تن نداد و جواب سردی داد و رد شد. ایرج در نظر ما خیلی خفیف و متأثر شد، موجب گردید که شاهزاده عارف نامه کذایی را شروع کرد و تا دو روز ۱۵۰ بیت از آن را ساخته بود و بعد آن را تا ۶۰۰ بیت به اکمال رسانید.^۱

(۴)

پرویز سلطانی نوشته است: «یک روز که مرحوم ملک^۲ از ایرج علت ساختن عارف نامه را جویا شد، ایرج گفت «راستش را بخواهید عارف خود مرا بدین کار وادار کرد و دلم را از خودش رنجانید. حقیقتاً مدت‌ها بود که منتظر نامه‌ای از او بودم، تا روزی شنیدم که عارف جانم به مشهد آمده است. چند روزی هم چشم به راهش بودم بلکه بیاید و از ما حالی بپرسد، باز پیدایش نشد. تا این که روزی از روی تصادف در باغ ملی مشهد که گردش می‌کردم، به او برخوردیم. داشت ترتیب صحنه نمایش و آواز را می‌داد. وقتی که چشمش به من افتاد، گفتم حال پیش می‌آید تا روبوسی کنیم اما به خلاف انتظارم با کمال بی‌مهری پشت به من کرد و گفت «شازده دست از من بردار و بگذار به کارم برس.» همین شد که از وی روی گرداندم و در راه آمدن به خانه طرح عارف نامه را ریختم و تا شب همان روز ۶۰ بیت آن را ساختم.»^۳

ج. توهین به قاجاریه در کنسرت باغ ملی مشهد

اگرچه آستانه تحمل ایرج میرزا نسبت به عارف به دلیل بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های مکرر وی رو به پایان بود، به واسطه علاقه قلبی به عارف و همچنین داشتن خاطرات شیرین از بزم‌های شاعرانه تهران، همچنان مترصد دیدار با وی بود، به طوری که پس از آگاهی از موعد کنسرت در باغ ملی مشهد، برای شنیدن آواز او راهی محل اجرای کنسرت شد.

۱. جاودانه ایرج میرزا و برگزیده آثارش، ص ۳۲.

۲. ملک‌الشعرا بهار

۳. مجله سخن، دوره ششم، شماره ۹، آبان ۱۳۳۴، ص ۸۳۴.